



یاد جلال



فرازهایی از زندگی
زنده یاد جلال ربیعی

محمد ربیعی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یادِ حلال

فرازهایی از زندگی زنده‌یاد

حلال‌بختی

محمدی

مشهد، ۲ مهر ۱۴۰۴
به مناسبت هفتمین سال عروج ملکوتی او

سرشناسه: ربیعی، محمد، ۱۳۳۸ خرداد -

عنوان و نام پدیدآور: یاد جلال: فرازهایی از زندگی زنده‌یاد جلال ربیعی / محمد ربیعی.

مشخصات نشر: مشهد: آیین تربیت، ۱۴۰۴.

مشخصات ظاهری: ۴۳۸ ص.: مصور (بخشی رنگی)، عکس؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

شابک: 3 - 65 - 4285 - 964 - 978 | وضعیت فهرست نویسی: فیپا

عنوان دیگر: فرازهایی از زندگی زنده‌یاد جلال ربیعی. | موضوع: ربیعی، جلال، ۱۳۰۹ - ۱۳۹۷.

رده‌بندی کنگره: CT ۱۸۸۸ | رده‌بندی دیویی: ۹۲۰ / ۵۵ | شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۰۱۵۷۵۴۷

اطلاعات رکورد کتاب‌شناسی: فیپا

یاد جلال

مروری بر زندگی زنده‌یاد جلال ربیعی

محمد ربیعی

ویرایش: عباس ساعی | طرح جلد: سعید بابایی

صفحه‌آرایی: محمدکاظم کاظمی

نوبت و تاریخ چاپ: اول، ۱۴۰۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه | قیمت: ۴۵۰,۰۰۰ تومان

چاپ: معین، مشهد.

ناشر: آیین تربیت. ۳۸۵/۴۴۰۱ - ۵۱

شابک: 3 - ۶۵ - ۴۲۸۵ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 4285 - 65 - 3

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است



آیین تربیت

بلبل از فیض گل آموخت سخن، و رز نه بود
این همه قول غنم دل تعبیه در منقارش

کتاب «یاد جلال» عشق جلال به برکت مراقبت از همسر و یاد
سخنی نامی او یعنی مادر غزیریم بانو «طاهره شکوه‌مند» در شب‌هایی
که بر بالین مادر بوده‌ام، تدوین و تألیف شده است. بنا بر این
شایسته است که آن را به مادر محراب غزیریم اهدا نمایم.

محمد رجبی

فهرست

.....	سخن ویراستار	۱۵
.....	مقدمه	۱۷
.....	بخش اول، دربارهٔ جلال	۲۳
.....	زندگی‌نامه	۲۵
.....	یاد برادر	۲۹
.....	زندگی سیاسی	۳۱
.....	خانهٔ دین و سیاست	۳۳
.....	همراه انقلاب	۳۴
.....	فروش کتب ممنوعه	۳۴
.....	نمایش عکس امام خمینی	۳۵
.....	کانون بحث سیاسی	۳۶
.....	حمله چماق‌داران	۳۶
.....	ورود ساواک به منزل	۳۸
.....	مرکز اخبار انقلاب	۳۹
.....	مرید و مرشد	۴۰
.....	تظاهرات در مشهد	۴۱
.....	حضور در نهادهای انقلاب	۴۳
.....	جلال در شادی‌های مردم	۴۵

۴۵		قند شکنی
۴۷		مراسم عروسی
۴۹		خانوادهٔ جلال
۴۹		فرزندانِ جلال
۵۱		دامادهای جلال
۵۱		عروس‌های جلال
۵۲		نوه‌های جلال
۵۴		همسران نوه‌های جلال
۵۵		نتیجه‌های جلال
۵۶		ننهٔ جلال
۵۹		بخش دوم، فعالیت‌های فرهنگی
۶۱		کتاب‌فروشی
۶۱		چرا کتاب‌فروشی؟
۶۷		رفتار در کتاب‌فروشی
۷۱		نگاه جلال به ادبیات فارسی
۷۳		تکیه‌کلام‌ها
۷۳		الف. اشعار و عبارات ادبی
۷۷		ب. آیات قرآن کریم
۷۷		ج. احادیث
۷۷		د. ضرب‌المثل‌ها
۷۹		پندها و رفتارها
۷۹		رفتارها
۸۱		پندها
۸۱		خیرات نان
۸۳		اخلاق در تجارت
۸۳		هدیه خرید
۸۴		تحویل کالای سالم به مشتری
۸۴		مشاوره به مشتری

۸۴	تعویض کالا
۸۵	تکریم مشتری
۸۵	تثبیت قیمت کالا
۸۵	خاطره‌ای از محمد ربیعی
۸۷	ارزان فروشی
۸۷	تبلیغات فروش
۸۷	فروش غیرنقدی
۸۹	نمایشگاه کتاب
۹۳	خبرنگاری و مطبوعات
۹۷	آلبوم‌ها
۹۷	آلبوم تمبر
۹۸	آلبوم سکه
۹۹	آلبوم خانوادگی و شخصی
۹۹	آلبوم باطری
۱۰۱	بخش سوم، فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی
۱۰۳	اتوبوس‌رانی
۱۰۳	شرکت سهامی مسافرتی ترانسپورت درگز
۱۰۵	خاطره‌ای درباره ترانسپورت - محمد میلانی
۱۰۷	شرکت سهامی اتوبوس‌رانی بخش چاپشلو
۱۰۹	داروخانه ملی
۱۱۱	شرکت سهامی عام (مادر تخصصی)
۱۱۳	کارخانهٔ یخ
۱۱۵	بخش چهارم، نواندیشی و ابتکارات
۱۱۷	نواندیشی و ابتکارات
۱۱۷	دستگاه فتوکپی
۱۱۹	تقاضای چاپخانه
۱۱۹	روز مادر
۱۲۱	تحول و توسعهٔ هنر عکاسی

۱۲۲	برگزاری مسابقه نقاشی
۱۲۴	آهن فروشی
۱۲۵	نمایندگی لوله های PVC
۱۲۵	ساعت فروشی
۱۲۶	فروش سموم و داروهای دامی
۱۲۷	سنت شکنی در تولید کشمش
۱۲۹	بخش پنجم، جلال از نگاه دیگران
۱۳۱	حدیث دیگران
۱۳۲	نامه ای به دوستان
۱۳۵	الف: پیام ها
۱۶۹	ب: گفت وگوها و سخن رانی ها
۱۶۹	گزیده مصاحبه «دکتر بهادر بهادری»
۱۶۹	پدرخوانده
۱۷۷	سخنرانی محمد عربخدری
۱۷۹	گفت وگو با استاد نادر نوجوان
۱۷۹	جلال یک ملت بود
۱۸۱	ج: دست نوشته ها
۱۸۱	نامه تشکر از تشییع کنندگان
۱۸۳	در مجلس ترحیم مشهد (۱۳۹۷/۰۷/۰۴)
۱۸۷	در مجلس ترحیم درگز (۱۳۹۷/۰۷/۰۷)
۱۹۴	در مجالس ترحیم بانوان (۱۳۹۷/۰۷/۰۴ و ۱۳۹۷/۰۷/۰۷)
۲۰۰	ترحیم گفته ها
۲۰۰	یک: رفتار سنجیده
۲۰۱	دو: گدای روزنامه خوان
۲۰۲	سه: ورود به مجلس با زانو
۲۰۳	د. خاطرات
۲۰۳	دکتر مهناز جوانروح (داروساز)
۲۰۶	محمد حسین خوشبخت

۲۰۸	جلال در جمع یاران
۲۱۵	ه. جلال در خانواده
۲۱۵	راضیه شکوهمند (همسر محمد)
۲۱۷	دکتر جلوه سهرابی پور (همسر رضا)
۲۱۸	آزاده ربیعی
۲۲۰	محمد میلانی (داماد)
۲۲۳	دکتر محمد ناصر قرقلو (داماد)
۲۲۶	محیا ربیعی (نوه)
۲۲۷	مینو میلانی (نوه)
۲۳۲	مصطفی ربیعی (نوه)
۲۳۳	محسن میلانی (نوه)
۲۳۵	و: جلال در رسانه
۲۳۵	به یاد مرد روشنگر خستگی ناپذیر
۲۳۷	بخش ششم، نوشته‌های من
۲۳۹	اقدامات یا وقایع اتفاقیه
۲۳۹	الف: تاریخچه عکس و عکاسی در درگز
۲۴۰	دیرینه و رونق عکاسی در درگز
۲۴۶	ب: برگزاری نمایشگاه کتاب یا سابقه فرهنگ درگز
۲۵۱	رفتارها
۲۵۱	روان‌شناسی تجارت
۲۵۳	جلال و محفل شاهنامه خوانی
۲۵۶	گسترش فرهنگ مطالعه
۲۵۶	گدای روزنامه فروش
۲۵۷	روزنامه نسیه
۲۵۸	شناسایی و اصلاح آسیب‌های اجتماعی
۲۶۰	سیاست و رسانه
۲۶۲	نام نیک یا ارث پدر
۲۶۸	سیرۀ بابا

۲۷۰	داستان پسر ناخلف
۲۷۲	مداد سوسمار خاطره‌انگیز
۲۷۳	شبهات چهره یا نعمت الهی
۲۷۷	خاطرات و دل‌نوشته‌ها
۲۷۷	الف. دل‌نوشته‌های من
۲۷۷	تاسوعای حسینی
۲۷۸	نشانی از دوست
۲۷۹	روز پدر
۲۸۰	الوعده وفا
۲۸۱	بوی بابا
۲۸۳	چهل شب فراق
۲۸۴	سال یاد
۲۸۴	چهارمین سالگرد
۲۸۵	مهر بی جلال
۲۸۷	شب یلدا
۲۸۸	شب آرزوها
۲۸۹	حدیث عشق
۲۹۳	تماشاگاه عشق
۲۹۴	ساعت ده و بیست دقیقه
۲۹۸	به بهانه یاد یار
۳۰۰	ب. خاطرات
۳۰۰	هنوز نفهمیدی
۳۰۴	زیارت موزی
۳۰۶	با ارزشی بی ارزش
۳۰۹	پزشک قدرشناس
۳۱۳	بخش هفتم، یاران جلال
۳۱۵	یاران جلال
۳۱۵	در باره امراله

۳۱۶	 ما اینترنت نخواستیم
۳۱۷	 امراله اینترنتِ کورِ با احساسِ من
۳۲۰	 بابا و امراله
۳۲۳	 امراله چگونه عضو خانوادهٔ جلال شد؟
۳۲۴	 امراله در رسانه
۳۲۵	 زندگی نامه امراله
۳۲۷	 بخش هشتم، پیوست‌ها
۳۲۹	 روزشمار جلال
۳۳۱	 متن وصیت‌نامهٔ جلال ربیعی
۳۳۱	 وصیت‌نامه
۳۳۷	 یاد درگذشتگان:
۳۳۹	 در سوگ مادر
۳۴۱	 سخن آخر
۳۴۳	 تصویرهای مربوط به متن کتاب
۴۱۳	 جلال در گذر زمان
۴۲۹	 جلال و دوستان

سخن ویراستار

این که یک نفر را در همه عمر ندیده اما از دریچه چشم دیگران آن قدر به او نگاه کرده باشی که همیشه پیش چشمت باشد، سخن تازه‌ای نیست. این روزها این داستان تازه مکرر شب و روزم را پر کرده است و در آینه زلال لحظات، جز چهره مهربان و صمیمی زنده‌یاد «جلال ربیعی» را نمی‌بینم. دیده و ندیده شیفته این بزرگ مرد شده‌ام. مگر او پس قرنی پیامبر اکرم^(ص) را دید؟ او هم ندید و پیامبر را فقط از دیگران شنید. شاید شنیدن سرّ این دلبر از زبان دیگران بهتر باشد.

وقتی چشم می‌بندم و با نگاه دیگران به این شخصیت بزرگ می‌اندیشم، او را - بی آن که دیده باشم - پیش چشم می‌آورم. انسانی بزرگ از آن گونه که باید باشد و کم است. اندک اندک احساس می‌کنم به این شخصیت وابسته شده‌ام، او را دوست دارم و به او عشق می‌ورزم. شاید به این دلیل که باید انسان‌های بزرگ را دوست داشت و شاید به این دلیل که او تصویر تمام‌نمای کسی است که تنها در افق‌های مه‌آلود «حقیقت» یافتنی است نه واقعیت محدودیت‌آفرینی که هر روز ما را در هم می‌فشد.

به هر روی، این مرد را دوست دارم. مردی که شکل آرزوهای من است و شاید شکل آرزوهای همه ما. مردی که در وجود تمام ما وجود دارد اما غالباً

ناپیداست و اجازهٔ بروز و ظهور نمی‌یابد. با این همه اگر نه در عمل، در کلام و سخن از او طرفداری می‌کنیم و جانبدار اویم.

در باور آن چه مردم درگز دربارهٔ مرحوم «جلال ربیعی» می‌گویند، سر سوزنی تردید ندارم. آن مرحوم اگر رفته، آینه‌هایی شفاف و زلال از خود به جا گذاشته است؛ فرزندان را می‌گوییم و من تنها با یکی از آن‌ها، محمد ربیعی، از نزدیک سر و کار دارم و می‌شناسمش.

اگر جلال ربیعی هیچ نکرده و هیچ کارنامه‌ای از خود به جا نگذاشته بود، تنها به اعتبار داشتن پسری مثل او سزاوار تمجید و ستایش بود. مردی که در روزگار ناتوانی دست‌های سیمانی و در میان این هیاهو همچنان انسان مانده است و با رفتار و گفتار خویش انسانیت را جار می‌زند. سال‌هاست او را می‌شناسم. با «یاد جلال» به لایه‌های بیشتری از جان و جهان این مرد دوست داشتنی سفر کردم و چه مبارک سفری.

بدون ذره‌ای تردید می‌گوییم، هنوز در زندگی کسی را ندیده‌ام که به اندازهٔ او پدرش را دوست داشته باشد و بعد از سال‌ها آتش این عشق در کانون سینه‌اش زبانه بکشد. در روزگار بی‌رحمی که می‌دانم و می‌دانید چند نفر از این مردان سراغ دارید؟ سال‌ها از درگذشت آن مرحوم گذشته است اما نام پدر همچنان او را دگرگون می‌کند؟ مثل درختی که سر پا به ریشه است، با نام نیک پدر قد می‌کشد. کاش می‌شد گفت سطر سطر این کتاب را با چه مشقت شیرینی گردآورده است. «یاد جلال» پیش از آن که یاد جلال باشد، شناسنامهٔ ادب و معرفت و سند عشق به پدر است.

جلال ربیعی را دوست دارم به هزار دلیل که دیگران می‌گویند و دلیل هزار و یکم که آشکارا می‌بینم.

عباس ساعی

به نام خداوندی که جلال است
و جلیل است

مقدمه

زنده‌یاد جلال ربیعی فرزند «دیار ابیورد» و «دشت خاوران»، عاشق پیشرفت شهر و دیارش، درگز و مشتاق رشد و تعالی جوانان برومند این مرزوبوم بود. او در طول زندگی پربار خود همواره برای ارتقای «سطح فرهنگ مردم» و گسترش «فرهنگ مطالعه و کتاب» در زادگاهش، درگز کوشید.

جلال مردی مبارز، نستوه، اهل سیاست، فرهنگ دوست، موقر، صبور و خردمند بود و اندیشه‌ای والا داشت. بسیاری از مردم فهیم درگز او را «معمار» و «خادم» فرهنگ درگز و بعضی هم او را «پدر فرهنگ» درگز می‌دانند.

او در عرصه‌های فرهنگ، ادب، اخلاق، تربیت، سیاست، تجارت، اقتصاد، مذهب و امور عام‌المنفعه فعال و پراوازه بود.

او شهره شهر به عشق ورزیدن بود. عشق به وطن، عشق به درگز، عشق به مردم، عشق به جوانان، عشق به فرهنگ، عشق به کتاب، عشق به مطالعه، عشق به خوبی‌ها و عشق به...

او روشن‌فکری بصیر، فهیم، خردمند، خردورز، نواندیش، نوگرا، تاثیرگذار و اخلاق‌مدار بود و ذهنی خلاق، مبتکر و بسیط داشت و رفتارش متین، موقر، مهربان و صمیمی بود.

او شخصیتی جذاب، بسیط و جامع‌الاطراف داشت و با تمام اقشار مردم و همهٔ نحله‌های فکری تعامل و مراوده می‌کرد! اگرچه اندیشهٔ مذهبی داشت، به اندیشهٔ دیگران؛ حتی به آن‌هایی که با او در تقابل فکری بودند، احترام می‌گذاشت. به همین دلیل کسانی هم که با او هم‌فکر نبودند، به او علاقه‌مند بودند و از نزدیک با او مراوده داشتند و به گفتمان و مباحثه با او مشتاق بودند!

او بین مردم، همراه مردم، برای مردم، طرف مردم، دل‌سوز مردم، خادم مردم، مورد احترام مردم، محبوب مردم و نیز بزرگِ مردم مدار بود. او کتاب‌فروشی علاقه‌مند، کتاب‌دوست، کتاب‌خوان، صبور، مشتری‌مدار، متین و متبسم و مغازه‌اش کانون و مرکز روشنگری، روشن‌فکری، نیک‌اندیشی و نیز پایگاه گسترش و توسعهٔ ادب، فرهنگ، اندیشه، سیاست و... بود. او مردی نکنونام، نیکوسیرت، نیک‌اندیش، نیک‌مرام، نیک‌خلق، نیک‌مسلک، نیک‌صفت و... تاثیرگذار بود.

او در تعامل با جوانان پدری دل‌سوز، معلمی آگاه، یاری شفیق، دوستی مهربان، همراهی صبور، همدمی مطمئن، برادری رفیق، الگویی مناسب، مرشدی بصیر و در عین حال مرد روز و فرزند زمان خود بود و افکاری نزدیک به افکار جوانان داشت.

او مبارزی نستوه و مردی مسؤولیت‌پذیر در تمام مسایل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و دینی و... بود.

او خادمی صدیق و محبوب قلوب بود.

با توجه به این اوصاف و بسیاری اوصاف نگفتهٔ دیگر، باید دربارهٔ زندگی مردی چنین بزرگ و پرتلاش که تمام دوران زندگی‌اش مالا مال از خدمت، تلاش، تحرک و پویایی است، «یادنامه‌ای» فراهم آید و در اختیار علاقه‌مندانش قرار بگیرد.

ناگفته نماند که در زمان حیات مرحوم «جلال ربیعی» دوستان

و علاقه‌مندان او به من توصیه و تاکید فراوان کرده بودند که به تهیه «زندگی‌نامه پدر» اقدام کنم اما به دلایلی که در متن کتاب اشارتی به آن شده است، در آن زمان توفیق تالیف این مجموعه حاصل نشد.

اینک، چند سال بعد از ارتحال «مرحوم پدر» و با تاکید مجدد همان دوستان، یاران و علاقه‌مندان، مجموعه حاضر با عنوان «یاد جلال» تهیه و تقدیم دوستان و یاران آن مرد بزرگ می‌شود.

امید آن که این مجموعه مورد پسند و قبول دوستان قرار گیرد و در آن، حق آن «زنده‌یاد» ادا شده باشد.

بی‌شک این مجموعه خالی از نقص و کاستی نیست. بنابراین مشتاقانه در انتظار تذکرات اصلاحی و تکمیلی دوستان، یاران و علاقه‌مندان مظلّم هستم.

اوصافی که در ابتدای این مقدمه بیان شده، تماماً برگرفته از «کلیدواژه»های نوشتار یا گفتار کسانی است که در صفحات بعد و در متن یادنامه آمده است. شاید ابتدا تصور شود که این اوصاف برای مرحوم زنده‌یاد «جلال ربیعی» غلو یا اغراق‌آمیز است ولی بدون تردید دوستان، یاران، علاقه‌مندان یا آنانی که از نزدیک با آن مرحوم ارتباط و مُراوده داشته‌اند، بر این اوصاف مُهر تایید خواهند زد. امید است کسانی هم که آن زنده‌یاد را ندیده و نمی‌شناخته‌اند با مطالعه این کتاب با دوستان و یاران او همدستان شوند.

در این مجموعه از شادروان «جلال ربیعی» به شکل‌های زیر یاد شده است:

۱. «جلال»؛ در کلام دوستانِ بسیار نزدیک او که هم‌سن و سال وی بوده‌اند،
۲. «آقای ربیعی»؛ در کلام دانش‌آموزان، مشتریان و عموم مردم که در میان‌سال‌ی با او معاشرت داشته‌اند،

۳. «حاج آقا» یا «حاج آقای ربیعی» را همه مردم، در کهن سالی به او خطاب می کردند،

۴. «بابا»، «پدر» یا «مرحوم پدر»؛ در کلام فرزندان. زیبایی کلمات، روایی جملات، ویراستاری ادبی این مجموعه، مرهون دقت و جدیت دوست خوبم، آقای «غلامعباس ساعی» است. سپاسگزار این دقت و جدیت هستم. تهیه و تدوین این مجموعه را مرهون صبر، شکیبایی و همراهی مادر، همسر و فرزندانم می باشم.

در خاتمه با تشکر از همه دوستان و یاران «مرحوم پدر» که مرا به تهیه این مجموعه تکلیف و تشویق کرده اند، از همه خوانندگان عزیز این «یادنامه» تقاضا می کنم، با ارسال نظرات، مطالب و خاطرات تکمیلی خود این مجموعه را کامل تر کنند.

دوستان، یاران و علاقه مندان زنده یاد «جلال ربیعی» بدانند که دفتری که با نام «یاد جلال» گشوده شده، کلمه «پایان» ندارد و همواره گشوده است. در این دفتر به تعداد تمام شما دوستان و یاران «جلال»، صفحه نانوشتی وجود دارد که منتظر ثبت خاطرات و نظرات ارزشمندتان است، تا در چاپ های بعدی در متن یا بخش «حدیث دیگران» جای بگیرد.

چند نکته

تکرار بعضی موضوعات (مانند برگزاری نمایشگاه کتاب و...) به این دلیل است که مطالب نوشته شده درباره این موضوعات در زمان های مختلف و با هدف های متفاوت نوشته شده است که حذف آن ها ناممکن و دشوار بود. عکس های زیادی از زنده یاد «جلال ربیعی» به جا مانده است. گاهی متناسب با متن، تصویری از او یا درباره فعالیت های او نیز تقدیم خوانندگان محترم می شود.

عکس‌ها در پایان کتاب در بخش هشتم با شماره‌های معین مشخص شده‌اند که در متن به آن عکس‌ها ارجاع داده شده است.

مطالب بخش «نوشته‌های من» اگرچه جنبه شخصی دارد، بیانگر بعضی از خصوصیات رفتاری عام و شخصیت خانوادگی زنده‌یاد «جلال ربیعی» است و شاید برای بعضی افراد علاقه‌مند به زندگی شخصی او جذاب باشد.

محمد ربیعی

بخش اول

دربارهٔ جلال

جانا، ز فراق تو این محنت جان تاکی؟
دل در غم عشق تو رسوای جهان تاکی؟
چون جان و دلم خون شد در درد فراق تو
بر بوی وصال تو دل بر سر جان تاکی؟
عطار

زندگی نامه

مرحوم «جلال ربیعی» در چهارم بهمن ماه ۱۳۰۹ هجری شمسی در شهرستان درگز در خانواده‌ای متوسط و مذهبی به دنیا آمد. پدرش ابتدا در لطف آباد و سپس در درگز قنادی داشت. (← تصویر ۱)

جلال در نوجوانی هم‌زمان با تحصیل در مدرسه، به پدرش در مغازه قنادی کمک می‌کرد و از سن سیزده سالگی، وقتی پدرش را به دلیل کهولت سن و بیماری از دست داد، همراه با مادرش، عهده‌دار تأمین تمام هزینه‌های خانواده شد.

با فوت پدر جلال، مادرش که زنی مؤمنه و خیاط مشهور شهر، معروف به «زهرای خیاط» بود، برای گذران زندگی و آسایش بیشتر فرزندانش (جلال و احمد) و نیز کمک به جلال در تأمین معاش مجبور به فعالیت بیشتر شد. جلال از دوران کودکی به تحصیل علاقه زیادی نشان می‌داد و دوست

داشت، در شش سالگی؛ یعنی، یک سال قبل از سن قانونی ورود به دوره ابتدایی، به مدرسه برود ولی چون امکان نداشت، با راهنمایی و کمک یکی از همسایگان در کلاس‌های شبانه (اکابر) که ویژه بزرگسالان بود، به تحصیل پرداخت؛ به دلیل استعداد زیاد و علاقه شدید به تحصیل، در همان چند ماه اول، خوش درخشید و در نتیجه با کمک و پیگیری مسئول کلاس اکابر به دوره روزانه منتقل شد و در کنار دانش‌آموزان هم‌سن و سال خودش ادامه تحصیل داد. (→ تصویر ۲ و ۳)

او در دوره روزانه ابتدایی نیز استعداد و شایستگی خودش را به خوبی نشان داد و شاگرد اول کلاس شد و موفق شد که به طور جهشی چند کلاس را با هم و با معدل ۲۰ بگذراند و به دلیل شایستگی در تحصیل مورد توجه اولیای دبستان قرار گرفت؛ به طوری که هنگام غیبت معلمین با موافقت و حمایت مدیر مدرسه و معلمان، در بعضی کلاس‌ها؛ حتی کلاس‌های بالاتر حاضر می‌شد و برای دانش‌آموزان، تمرین و مسئله حل می‌کرد تا دانش‌آموزان دروسی را که معلم پیش از آن تدریس کرده است، مرور کنند و درس را بهتر یاد بگیرند. (→ تصویر ۴)

جلال حتی در خارج از مدرسه نیز به رفع اشکال و انجام تکالیف درسی فرزندان افراد برخوردار می‌پرداخت و در قبال آن برای کمک به مادر و تامین هزینه‌های تحصیل خودش از آنان مزد یا کاغذ تحریر دریافت می‌کرد.

او با معدل بسیار خوب به دبیرستان وارد شد و کلاس‌های هفتم و هشتم را با موفقیت و معدل بسیار بالا گذراند اما به دلیل فوت پدر و لزوم تأمین هزینه‌های زندگی خانواده اش، مجبور شد، در مغازه قنادی پدرش کار کند و علیرغم موفقیت و درخشش علمی، ناگزیر از ترک دوره روزانه دبیرستان شد. بنابراین دوباره برای ادامه تحصیل در دبیرستان شبانه ثبت نام کرد

و کلاس نهم دبیرستان را در دورهٔ شبانه خواند و مدرک سیکل (دوره) اول دبیرستان را با معدل بسیار خوب اخذ کرد. (← تصویر ۵)

جلال علیرغم علاقهٔ شدید، به خاطر تامین معاش و اشتغال به کار و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی موفق به ادامه تحصیل و اخذ دیپلم نشد. او بعد از فوت پدر و هم‌زمان با تحصیل، مدتی مغازهٔ قنادی پدرش را اداره کرد اما چون با جثهٔ ضعیف، قادر به انجام امور قنادی از جمله جابه‌جا کردن پاتیل‌های قنادی نبود، ناگزیر تغییر شغل داد و بقالی یا همان خواربارفروشی را انتخاب کرد و مدتی به همین شغل اشتغال داشت اما با این شغل هم راضی نمی‌شد و به دنبال گمشده‌ای دیگر بود.

سرانجام جلال گمشده‌اش را در امور فرهنگی، کتاب و مطالعه پیدا کرد. او ابتدا هم‌زمان با بقالی و سپس از حدود سال ۱۳۳۰ مستقلاً در درون یک دکهٔ چوبی استیجاری با اجاره دادن کتاب، مجله و مطبوعات پا به «عرصهٔ امور فرهنگی» گذاشت.

حدود سال ۱۳۳۵ بود که مستقلاً، آگاهانه و هدفمند شغل ارزشمند «کتاب‌فروشی»، فروش کتاب، لوازم‌التحریر و مطبوعات را برگزید و تا آخر عمر عاشقانه در این حرفه فعالیت کرد.

او ابتدا بر سر چهارسوی بالا (میدان بسیج فعلی) در یک دکهٔ چوبی کوچک، با اجاره دادن کتاب و مطبوعات و نیز فروش لوازم‌التحریر شروع به فعالیت کرد و با تلاش فراوان، خیلی زود موفق به کسب نمایندگی اغلب مجلات، روزنامه‌ها، فروش کتاب و کتاب‌های درسی شد.

سعی و تلاش جلال که شغل کتاب‌فروشی را آگاهانه و هدفمند انتخاب کرده بود، خیلی زود به بار نشست و فعالیتش در زمینهٔ کتاب و مطبوعات مورد استقبال مردم درگز قرار گرفت. به طوری که حدود سال ۱۳۴۰ و در

همان نزدیکی ده‌کده‌اش یک مغازهٔ بزرگ دودربندی پایین‌تر از چهارسوی بالا؛ یعنی، میدان بسیج فعلی (ابتدای خیابان و نرسیده به بانک صادرات و شهربانی سابق) اجاره کرد و با گسترش فعالیتش، رسماً اولین کتاب‌فروشی اختصاصی شهر را به همراه فروش نوشت‌افزار و مطبوعات دایر کرد.

البته او بعدها مغازه‌اش را به بالاتر از آن‌جا منتقل کرد. سپس در سال ۱۳۵۸ مغازه‌اش را به مکان فعلی (بالاتر از میدان بسیج) انتقال داد و خودش تا سال ۱۳۹۱ در آن‌جا مشغول به فعالیت بود (← تصویر ۶). در این زمان او به دلیل کهولت سن و نبودن فرزندانش در درگذر به ناچار مجبور شد که تصمیم به تعطیلی مغازهٔ کتاب‌فروشی بگیرد. اما بعضی از دوستان، علاقه‌مندانش و نیز برخی مردم فرهنگ دوست شهر که این مغازه را یک «واحد فرهنگی تاثیرگذار» با سابقهٔ دیرین فرهنگی می‌دانستند پیشنهاد کردند که او مغازه‌اش را تعطیل نکند و آن را به شرط استمرار راهش به کتاب‌فروش جوانی واگذارد؛ او به توصیهٔ فرهنگی آنان عمل کرد. اما آن شخص، خلف صالحی برای ادامهٔ راه و هدفش از آب در نیامد.

سرانجام «کتاب‌فروشی ربیع»، یگانه کتاب‌فروشی پرسابقه و خوش‌نام شهر که از ارکان «رشد فرهنگ و توسعه» درگز بود و در حافظهٔ دانش‌آموزان، دانش‌آموختگان، مردم فرهنگ‌دوست و فهیم شهر درگز به «مکانی خاطره‌انگیز» تبدیل شده بود، بعد از هفتاد سال درخشش فرهنگی و مطبوعاتی در سال ۱۴۰۰ تعطیل و مغازهٔ آن به شغلی دیگر واگذار شد (← تصویر ۷).

یاد برادر

یکی از کسانی که مرا در تهیه و نوشتن این کتاب؛ یعنی، «یاد جلال» یاری می‌کرد، مرحوم «احمد ربیعی»؛ عموجان من، بود که متأسفانه در چهارم اسفند ۱۳۹۹ دچار سکتۀ مغزی شد و در سوم تیر ۱۴۰۲ رحل اقامت برکند و دنیای فانی را وداع گفت و به دیدار برادرش مرحوم «جلال ربیعی» در دیار باقی شتافت و مرا در تهیه این یادنامه تنها گذاشت. (روحش شاد و نامش ماندگار) شایسته این بود که در کتاب «یاد جلال» یادی شود از «احمد» برادر «جلال» چون تمام مطالب دوران کودکی و نوجوانی که در بخش «زندگی‌نامه» آمده، به روایت «احمد» و یا به تایید او بوده است. او قصد داشت به قلم خودش مطالب مستقلى را برای این یادنامه در بارۀ برادرش، «جلال»، بنویسد ولی بیماری این فرصت را از او و این توفیق را از ما گرفت.

(← تصویر ۸)

«احمد» قصد داشت در نوشته اختصاصی خود در بارۀ خاطرات مشترک دوران تحصیل و کودکی، خصوصیات اخلاقی، ویژگی‌های شخصیت برادرش بخصوص درباره نقش جلال در تحصیل و ورودش به حرفۀ معلمی بنویسد.

یکی از دلایل تاخیر و وقفۀ تهیه و تکمیل کتاب یادنامه «یاد جلال»

همین بیماری غیرمترقبه «احمد» بود که ۲۵ ماه مراقبت‌های ویژه و خاص از او فرصت نوشتن، تمرکز فکری و اولویت نوشتن درباره «مرحوم پدر» را از من گرفت.

زندگی سیاسی

«جلال ربیعی» از دوران نوجوانی به سیاست و فعالیت‌های سیاسی علاقه شدید داشت. او در دوران نوجوانی در سن چهارده سالگی؛ یعنی، همان موقع که ترک تحصیل کرد و مغازه قنادی پدر را اداره می‌کرد، در متینگ‌های حزب ایران در درگز شرکت فعال داشت. او پرچمدار حزب ایران در درگز بود. چون یکی از رهبران حزب ایران درگز بود، حزب ایران در درگز پایگاهی قوی و طرفدارانی زیادی داشت. «مرحوم ربیعی» بارها به سبب شرکت در متینگ‌ها و گردهمایی‌های حزب ایران دستگیر و زندانی سیاسی شد. بویژه در حوادث ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دستگیر و به زندان افتاد. (← تصویر ۹) بعدها او از حزب ایران به سبب تغییر اهداف حزب جدا شد اما فعالیت‌های سیاسی‌اش را ادامه داد. همه مردم درگز، زنده‌یاد «جلال ربیعی» را مردی «مذهبی سیاسی» یا «سیاسی مذهبی» می‌دانستند.

«جلال ربیعی» شغل کتاب‌فروشی و فروش مطبوعات را بر اساس نگاه و ایده سیاسی و مذهبی‌اش انتخاب کرد. هدف او از انتخاب این شغل این بود که با آشنا کردن مردم با کتاب و مطبوعات، نگاه آن‌ها را به حکومت

طاغوتی پهلوی تغییر دهد و مردم را از استبداد حکومت پهلوی آگاه سازد. او در دوران خفقان پهلوی ابتدا با تشکیل انجمن اسلامی جوانان سپس با تشکیل جلسات مذهبی به جذب جوانان برای آموزش مسایل دینی و سیاسی اقدام کرد. در جلسات مذهبی، با پوشش تدریس اصول عقاید، به طور غیرمستقیم مسایل سیاسی هم مطرح می شد. در حقیقت جوانان با آموزش صحیح قرآن و تدبیر در آن و نیز فراگیری صحیح مفاهیم خداشناسی و اصول اعتقادات، خود به این درک و باور در تجزیه تحلیل مسایل اجتماعی و سیاسی می رسیدند که رفتارهای رژیم پهلوی را بررسی و واکاوی کنند. البته این طور هم نبود که در این جلسات کار سیاسی بشود و کسی هم به سراغش نیاید. بعضی وقت ها ادارات آگاهی شهربانی و ساواک «مرحوم ربیعی» را احضار می کردند و به او تذکر و اخطار می دادند. تا وقتی که ساواک در درگزر مستقر نشده بود، اوضاع بهتر بود؛ چون معمولاً ماموران آگاهی، افراد کم سواد و بومی بودند و براحتی مجاب توضیح، استدلال و شخصیت «مرحوم ربیعی» می شدند و مسئله خیلی بیخ پیدا نمی کرد ولی از وقتی که اداره ساواک در درگزر دایر شد، براحتی قانع نمی شد و با مسایل جدی تر برخورد می کرد اما «آقای ربیعی» بیدی نبود که به این بادهای بلرزد؛ ضمن این که موقعیت اجتماعی و محبوبیتش بین مردم، موجب شده بود که ساواک هم رعایت احتیاط کند.

زنده یاد «جلال ربیعی» همیشه می گفت اگر برای مجازات، مرا از همه موقعیت های اجتماعی و شغلی محروم کنند و فقط به من یک گاری دستی بدهند که در شهر باربری کنم، باز هم از پشت همان گاری امور شهر را با انگشت کوچکم می چرخانم! کسانی که او را می شناختند، این ادعای او را تایید می کنند.

خانهٔ دین و سیاست

از سال ۱۳۴۵ به بعد خانهٔ او محل تشکیل جلسات مذهبی بود. روحانیون برجسته‌ای مانند شهید هاشمی نژاد، عبداللّهی و...؛ حتی روحانیون سیاسی که به درگز تبعید می‌شدند، ابتدا به منزل او وارد می‌شدند. سپس با مدیریت مالی او و کمک بعضی از تجار برای آنان منزل مستقلی گرفته و لوازم اولیهٔ زندگی‌شان تهیه می‌شد تا خانواده‌شان را به درگز بیاورند؛ مثلاً در سال ۱۳۵۶ آیه‌ا... احمد جنتی و نیز در سال ۱۳۵۷ حجة الاسلام سید شهاب الدین اشکوری که بعد از برگزاری مراسم چهلم کشتار مردم یزد از قزوین به درگز تبعید شدند، ابتدا در منزل «آقای ربیعی» سکونت کردند. (← تصویر ۱۰ و ۱۱)

منزلش در حاشیهٔ خیابان اصلی شهر بود. در ساختمان حاشیهٔ خیابان، اتاق‌ها و امکاناتی مستقل ساخته بود که رفت و آمد افراد به منزلش آسان باشد و برای خانواده مزاحمتی ایجاد نشود. تمام جلسات مذهبی برای گروه‌های مختلف در همین اتاق‌های حاشیهٔ خیابان برگزار می‌شد.

هر سال در ماه مبارک رمضان و ایام محرم و صفر روحانیون برجسته‌ای به دعوت او و از طرف بیوت مراجع، برای سخنرانی در مساجد شهر به درگز می‌آمدند و در همین ساختمان حاشیهٔ خیابان مستقر و ساکن می‌شدند؛ حتی طلبه‌های جوانی که در ایام رمضان، محرم و صفر از طرف بیوت مراجع برای تبلیغ در روستاها به درگز اعزام می‌شدند، نیز به همین مکان وارد می‌شدند تا روحانی برجسته‌ای که در درگز و در منزل آقای ربیعی مستقر بود، برای آن‌ها تعیین روستا کند و اعزام شوند. تامین تمام هزینه‌های پذیرایی جلسات و اسکان روحانیون با خود آقای ربیعی بود.

او علاوه بر منزلش، اتومبیل و زندگی خود را نیز در اختیار برگزاری جلسات و برنامه‌های مذهبی و انقلاب گذاشته بود.

همراه انقلاب

تا سال ۱۳۵۶ فعالیت‌های سیاسی شادروان «جلال ربیعی» پنهان بود. از سال ۱۳۵۶ به بعد، هم‌زمان با شروع و اوج‌گیری انقلاب، آشکار و آشکارتر شد. بعضی از این فعالیت‌ها عبارتند از:

فروش کتب ممنوعه

شادروان «جلال ربیعی» بسیاری از کتاب‌های کمیاب سیاسی را که از نظر ساواک ممنوع بودند، مخفیانه می‌آورد و در انبار نزدیک مغازه‌اش به افراد خاص و مورد اعتماد ارایه می‌کرد. رساله و کتاب‌های امام خمینی، کتاب‌های مرحوم دکتر علی شریعتی، کتاب «امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار»، «سوگند مقدس»، «شهید جاوید»، «حسنک کجایی»، «ماهی سیاه کوچولو» و بسیاری از کتب ممنوعه دیگر که در آن برهه از زمان انقلاب تجدید چاپ می‌شد و در دسترس مردم قرار می‌گرفت، نیز از این نوع کتاب‌ها بودند که او مخفیانه به سیاسیون می‌فروخت.

ساواک الزام کرده بود که لیست کتاب‌هایی را که می‌آورد، برای بررسی به ساواک بدهد. کتاب‌های جدید فقط پس از تایید ساواک قابل فروش بودند اما او فقط لیست کتاب‌های مجاز داخل مغازه را می‌داد نه لیست کتب ممنوعه موجود در انبار را. البته گاهی برای رد گم کردن و فریب ساواک، اسامی بعضی از کتب ممنوع کم‌اهمیت را هم می‌داد.

ساواک درگز ماموری داشت که اهل مطالعه و کتاب بود، او چون اهل مطالعه بود، اسامی بسیاری از کتب ممنوعه را می‌دانست و اغلب کتاب‌های جدید لیست ارسالی به ساواک را برای مطالعه درخواست

می‌کرد و به بعضی از آن کتب اجازه فروش نمی‌داد. بعد از جمع شدن ساواک در درگز و رفتن این کارمند ساواک، فضای مطالعه و فروش کتاب بازتر شد. چون این مسئولیت به مسئول آگاهی شهربانی که فردی کم‌سواد بود، سپرده شد. او بیشتر کتب کودکان را که خواندنش آسان‌تر بود مطالعه می‌کرد و گاهی هم برای این که حرفی زده باشد، اجازهٔ فروش آن‌ها را نمی‌داد! اما معمولاً با توضیحات توجیهی «آقای ربیعی» این کتب هم رفع توقیف می‌شدند. خرید کتاب‌های ممنوعه از «کتاب‌فروشی آقای ربیعی» برای خودش عالمی داشت. بسیاری از جوانان و مردم کتاب‌خوان درگز که با احتیاط و یواشکی از انبار کتاب آقای ربیعی، کتب ممنوعه را می‌خریدند، در این زمینه خاطرات جالب و فراوانی دارند.

نمایش عکس امام خمینی

در باغچهٔ جلوی مغازهٔ کتاب‌فروشی آقای ربیعی، درخت توتِ تنومندی بود که به آن تابلو چوبی بزرگی برای چسباندن روزنامه‌های مختلف آویزان بود. این تابلو سبب جمع شدن مردم، برای اطلاع از اخبار و وقایع روز بود. بعد از آن که در دولت شریف امامی، از مطبوعات کشور رفع اعتصاب و روزنامه‌ها فعالیت مجدد خود را آغاز کردند، برای اولین بار عکس امام در صفحه روزنامه‌ها چاپ شد. زنده‌یاد «جلال ربیعی» هم در درگز، برای اولین بار، عکس بزرگ امام خمینی^(۵) را که در صفحه اول روزنامهٔ آفتاب شرق چاپ شده بود، بر روی این تابلو چوبی برای رویت مردم درگز چسباند. مردم درگز که مشتاق دیدن چهرهٔ «آقای خمینی» بودند، مقابل این تابلو جمع می‌شدند، در این تجمع همراه با مطالعه نشریات، اخبار مربوط به انقلاب هم زد و بدل می‌شد. (→ تصویر ۱۲)

جالب این که پلیس‌ها هم برای دیدن عکس امام می‌آمدند. بعضی‌ها از جلوی تابلو عبور می‌کردند و زیرچشمی به عکس امام نگاه می‌کردند و بعضی‌ها هم به بهانه تذکر به آقای ربیعی و برای جمع‌آوری عکس امام خمینی، برای دیدن عکس امام می‌آمدند اما آقای ربیعی با توضیح توجیهی آنان را قانع می‌کرد که اتفاق جدیدی نیافتاده است، او به مامورین شهربانی می‌گفت که ما مثل روزهای گذشته، روزنامه‌ها را به تابلوچسبانده‌ایم نه عکس آقای خمینی را. ضمن این که چون این عکس در روزنامه عمومی چاپ و در سطح کشور و استان توزیع می‌شود، پس حتما مسئولین رده بالا که از ما بیشتر می‌فهمند، آن را دیده‌اند و اجازه چاپ داده‌اند. بنابراین چسباندن روزنامه با عکس امام مجاز است و اشکالی ندارد. مامورین با این توضیحات و توجیهات «آقای ربیعی» قانع می‌شدند و پس از دیدن عکس امام می‌رفتند. البته بعداً شهربانی و ساواک به بهانه سد معبر، مانع نصب عکس امام شدند.

کانون بحث سیاسی

پیاده‌روی روبه‌روی مغازه «آقای ربیعی» و اطراف تابلو الصاق نشریات قبل از انقلاب کانون بحث بین طرفداران رژیم پهلوی و نیروهای انقلابی بود و بعد از انقلاب هم در آن مکان مباحثه‌هایی بین طرفداران جمهوری اسلامی و گروه‌های چپ و منافقین صورت می‌گرفت.

حمله چماق‌داران

در ۲۵ دی ۱۳۵۷ درست یک روز بعد از این که شاه در رادیو و تلویزیون از مردم عذرخواهی کرد و گفت که صدای ملت ایران را شنیده است، در درگذر

طرفداران داغتر از او، با چماق به خانهٔ افراد انقلابی ریختند. منازل شان را تخریب کردند و به آتش کشیدند. به خانواده‌هایشان توهین کردند. سر پیرزنان و لوازم زندگی آنان را شکستند؛ حتی به مرغ و خروس‌های خانهٔ آنان رحم نکردند. آقای ربیعی، سلسله‌جنبان و برنامه‌ریز حرکت‌های انقلابی و سیاسی شهر، در راس کسانی بود که مورد این هجوم قرار گرفت و به منزل خود، بستگان و یارانش تعرض شد.

در روز ۲۵ دی، چماق‌داران رژیم پهلوی، با هدایت و مدیریت رییس شهربانی درگز (سرگرد سحابی) به منزل آقای ربیعی حمله کردند. به نقل از مرحوم امراله که در زمان حمله پشت در و داخل منزل گیر کرده بوده است، رئیس شهربانی شخصا با کلید در منزل را برای هجوم چماق‌داران باز و آنان را برای ورود به منزل و تخریب و تعرض به خانواده، تشویق می‌کند. چماق‌داران با هجوم به منزل «آقای ربیعی» تمام شیشه‌های منزل را می‌شکنند. کولر گازی تازه نصب شده را از جا می‌کنند و به وسط حیاط پرت می‌کنند. کلید و پریرهای ساختمان را می‌شکنند. حتی تمام مرغ و خروس‌های داخل قفس را بیرون می‌کشند و با بی‌رحمی تمام سرشان را مانند سر گنجشک می‌کنند و به اطراف حیاط پرت می‌کنند. (← تصویر ۱۳)

خوشبختانه همسر مرحوم ربیعی در همان ابتدای هجوم چماق‌داران به منزل، فرزند یک ساله‌اش را بغل و با خواندن آیه‌الکرسی از کنار آن‌ها عبور می‌کند و از منزل خارج می‌شود اما مهاجمین او را نمی‌بینند و وقتی که در ساختمان دنبال افراد خانواده برای تعرض و اهانت می‌گردند، یکی از آنان می‌گوید، او با بچه‌اش از خانه خارج شد.

مرحوم امراله تعریف می‌کرد که چماق‌داران موقع حمله به منزل آقای

ربیعی، او را فحش می‌دادند و با صدای بلند می‌گفتند: آی ربیعی، تشکیلات را جمع کن. جوانان را از راه به در نکن. حالا دیگر تا تو باشی که جوانان را منحرف کنی و طرفدار خمینی باشی! جاوید شاه و....

ورود ساواک به منزل

ساواک بارها به منزل «آقای ربیعی» ریخته و کتابخانه شخصی او را بازرسی و زیر و رو کرده است و کتاب‌های ممنوعه موجود در کتابخانه و پنهان در منزل را با خود به تاراج برده و او را توییح یا بازداشت کرده است. کتاب‌هایی مانند رساله عملیه «آیه‌ا... خمینی» به نام «احکام دین»، کتب مرحوم شریعتی، جلال آل احمد و تفسیر پرتوی از قرآن آیه الله طالقانی و غیره.

ورود ساواک به منزل «آقای ربیعی» منحصر به منزل درگز نبود. در سال ۱۳۵۶ هم ساواک مشهد با توصیه ساواک درگز به منزل دانشجویی فرزندانش (محمد و جمیل) هجوم برد اما چون این هجوم چند روز بعد از اقدام ساواک درگز بود، فرصت خارج کردن کتب ممنوعه و اعلامیه‌ها از منزل مشهد و انتقال آن‌ها به جای امن وجود داشت. یادگار یکی از این بازرسی‌های ساواک مشهد، کتاب «احکام دین» یا همان رساله امام خمینی است که به همراه کتب دیگر در باغچه یکی از بستگان در میدان راه آهن مشهد مدفون و موقع آبیاری باغچه آب خورده شده است. (← تصویرهای ۱۴ و ۱۵)

پیامدهای هجوم

بعد از حمله چماق‌داران رژیم پهلوی به منازل نیروهای انقلاب در درگز، تامین جانی و امنیت افراد انقلابی سخت و شکننده شد. به همین سبب

اقدامات پیشگیرانه‌ای برای حفظ جان و امنیت آنان صورت گرفت. برای این منظور بزرگان انقلاب در درگذر تصمیم گرفتند که گروه‌های مقاومت تشکیل بدهند و خانواده‌ها را از درگذر خارج و به روستاها یا مشهد بفرستند. **جابه‌جایی خانواده‌ها.** چون پس از هجوم چماقداران به منازل نیروهای انقلاب، خانواده‌های آنان در درگذر امنیت و تامین جانی نداشتند. تصمیم گرفته شد که برای حفظ جان افراد، خانواده‌ها، زنان و دختران‌شان به مشهد فرستاده شوند تا ضمن تامین امنیت آنان، مردانشان در درگذر با آسودگی خاطر و بدون دغدغهٔ خانواده از انقلاب دفاع کنند.

در اجرای این تصمیم، آقای ربیعی هم در میدان شهدای مشهد، منزل بزرگی اجاره و زنان، دختران و کودکان فامیل خود را به آن جا منتقل کرد.

گروه‌های مقاومت. در پی حمله چماقداران رژیم به منازل افراد انقلاب و انتقال خانواده‌ها به مشهد، تصمیم گرفته می‌شود که شب‌ها، جوانان در منازل خالی و در گروه‌های چندتایی گرد هم آیند تا در صورت حمله نیروهای رژیم به یک خانه، افراد ساکن در آن منزل با صدای تکبیر، گروه‌های دیگر مستقر در منازل نزدیک را از حمله آگاه کنند تا آنان به کمک‌شان بیایند. ترکیب گروه‌های مقاومت، خانوادگی بود و در هر گروه یک فرد مسلح وارد به استفاده از اسلحه برای دفاع از افراد گروه وجود داشت.

مرکز اخبار انقلاب

در اواخر پاییز سال ۱۳۵۷ که روزنامه‌ها از سانسور و تعطیلی خارج شدند، مغازهٔ کتاب فروشی ربیعی، مرکز و کانون پخش اخبار انقلاب و تبادل اطلاعات پیرامون انقلاب شد. روزنامه‌ها پس از رفع سانسور و توقیف،

اخبار انقلاب را چاپ می‌کردند. مردم برای خرید روزنامه‌ها و اطلاع از اخبار و حوادث انقلاب به مغازه کتاب‌فروشی «آقای ربیعی» مراجعه می‌کردند و در آنجا اطلاعات شفاهی انقلاب رد و بدل می‌شد. رادیوی مغازه کتاب‌فروشی هم منبعی دیگر برای بعضی اخبار بود؛ مثلاً در روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ از طریق همین رادیو مشتریان داخل مغازه از درگیری‌های مسلحانه نیروهای انقلاب در تهران، مشهد و سایر شهرهای کشور و آغاز وقوع انقلاب مطلع شدند و این خبر را به دیگران منتقل کردند. (← تصویر ۱۶)

مرید و مرشد

شهید امیر «علی صیاد شیرازی»، یکی از کسانی بود که به زنده‌یاد «جلال ربیعی» ارادت فراوان وصف‌نشدنی داشت و برای او احترام و جایگاه ویژه‌ای قایل بود و او را استاد خطاب می‌کرد. او هرگاه که به درگز می‌آمد، قبل از این که به مغازه پدرخانمش، مرحوم محمود شجاع برود، ابتدا و مستقیماً برای دیدار استادش، «آقای ربیعی»، به مغازه او می‌آمد و موقع ورود به مغازه، به او سلام نظامی می‌داد.

او در مدت کوتاهی که در درگز بود، هر شب در پایان شب برای گفت‌وگو با «آقای ربیعی» به مغازه او می‌رفت. در انتهای مغازه کتاب‌فروشی و در محل VIP مغازه با چای آبلیمو پذیرایی می‌شد. آن‌ها ساعت‌ها با هم در مورد مسایل دینی، اجتماعی و حتی سیاسی گفت‌وگو می‌کردند.

یک شب تعریف می‌کرد که در محل کارش به سبب داشتن ته‌ریش، بارها از سوی فرماندهانش توبیخ و به بازداشتگاه فرستاده شده است اما بالاخره صداقت، استدلال خوب و پافشاری او بر عقیده‌اش موجب موافقت ضمنی فرمانده‌اش با او برای گذاشتن ته‌ریش می‌شود.

یک بار که او هنوز ستوان بود و از دورهٔ آموزشی آمریکا برگشته بود، برای استادش، «آقای ربیعی» در بارهٔ نماز خواندن در برابر استادان آمریکایی و مباحثات دینی با آنان و دعوت آن‌ها به اسلام سخن می‌گفت. استادان آمریکایی، از او درخواست کتاب قرآن کرده بودند که زنده‌یاد «جلال ربیعی» برای او از تهران یک کتاب قرآن انگلیسی درخواست کرد تا شهید صیاد شیرازی آن را برای آن‌ها هدیه ببرد.

در یک کلام «شهید علی صیاد شیرازی» با استادش شادروان «جلال ربیعی» رابطهٔ «مرید» و «مرشد»ی داشت.

محمد، فرزند «آقای ربیعی» می‌گوید در یکی از این شب‌ها که شهید صیاد شیرازی نزد پدر بود، از او برای انتخاب رشتهٔ پزشکی ارتش مشورت گرفتم؛ چون معدل دیپلم ریاضی من بالای ۱۷ بود، می‌توانستم بدون کنکور، رشته‌های پزشکی ارتش را انتخاب و بورسیهٔ ارتش شوم. از او پرسیدم پزشکی را انتخاب کنم یا دندان‌پزشکی را؟ برخلاف تصور و تفکر من، او توصیه کرد که به ارتش بروم! او تاکید کرد که معلم شوم تا در کلاس بر تغییر و هدایت صحیح افکار دانش‌آموزان تاثیرگذار باشم. من از انتخاب پزشکی ارتش منصرف و به توصیهٔ او عمل کردم و معلم شدم.

تظاهرات در مشهد

جو سیاسی حاکم بر شهر درگز، شاه‌دوستی و شاه‌پرستی بود. این شهر یکی از نقاط محروم و دور افتادهٔ ایران بود که رژیم پهلوی برای پیشرفت و آبادانی آن هیچ اقدام جدی و مؤثری نکرده بود اما اغلب مردم درگز طرفدار رژیم پهلوی بودند! بنابراین در آن فضای بستهٔ شهر که چماق‌داران حاکم

بودند، برگزاری فعالیت‌های سیاسی آشکار؛ مانند تظاهرات و راهپیمایی ناممکن و محکوم به شکست بود. حملهٔ چماقداران به منزل مرحوم «جلال ربیعی» و تعدادی از یارانش نتیجهٔ همین فضای سیاسی بسته و خفقان‌آور بود، تا آن حد که در بین سایر شهرها، درگز به شهر چماق‌داران و طرفداران شاه مشهور شده بود! اما در واقعیت چنین نبود بلکه افراد و جوانانی در شهر بودند که مخالف رژیم شاه و طرفدار انقلاب بودند.

چند ماه قبل از پیروزی انقلاب، زنده‌یاد «جلال ربیعی» در مشهد گروهی از درگزی‌های مقیم مشهد را گرد هم آورد و پردهٔ بسیار بزرگی را با عنوان «درگزی‌های طرفدار انقلاب» تهیه کرد. از آن پس درگزی‌های مقیم مشهد تحت لوای آن پرده در تمام راهپیمایی‌های مشهد شرکت می‌کردند. در مواقع اعلام برگزاری راهپیمایی در مشهد علاوه بر درگزی‌های مقیم مشهد، بسیاری از مردم و جوانان انقلابی درگز نیز برای شرکت در راهپیمایی‌ها از درگز به مشهد می‌آمدند و با حضور در راهپیمایی‌های مشهد، عقدهٔ دلشان را خالی می‌کردند و همراه سایرین شعار می‌دادند. این رفت و آمد جوانان به مشهد برای شرکت در راهپیمایی، برای ماموران امنیتی درگز مشکل و دردسرساز شده بود.

اتفاقاً در یکی از روزهای قبل از پیروزی انقلاب، «آقای ربیعی» برای حضور و مدیریت گروه درگزی‌ها در راهپیمایی به مشهد آمده بود. او به عنوان ارسال خبر، از حضور و شرکت گروه درگزی‌ها در راهپیمایی مشهد عکس می‌گرفت و به سبب آشنایی با مسئولان روزنامه‌های خراسان و آفتاب شرق، عکس راهپیمایان درگزی را در صفحات اول آن روزنامه‌ها چاپ می‌کرد تا بدین طریق شاه‌دوست بودن مردم درگز، از اذهان مردم مشهد و سایر شهرها محو شود.

توضیح: خاطرات و مطالب جالب بسیار فراوانی از زندگی و رفتار سیاسی زنده یاد «جلال ربیعی» وجود دارد که در این کتاب نمی‌گنجد و نیاز به تالیف و تهیهٔ مجموعه‌ای جداگانه دارد. امید است، این توفیق حاصل شود.

حضور در نهادهای انقلاب

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ برحسب شرایط، نیاز و ضرورت دوران پس از انقلاب، نهادهای انقلابی مانند کمیتهٔ انقلاب اسلامی ایران، جهاد سازندگی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران، بنیاد شهید، بنیاد مستضعفان، کمیته امداد امام خمینی، بنیاد مسکن و... تشکیل شدند.

مدیریت این نهادها، ابتدا به طور افتخاری با نیروهای انقلابی هر شهر بود که با گذشت زمان و تصمیم نظام، این نهادهای انقلابی به سازمان یا نهاد اداری تبدیل شدند و اکنون مدیران و کارکنانشان حقوق دریافت می‌کنند.

زنده یاد «جلال ربیعی» به دلیل سابقه مبارزات سیاسی، وجههٔ مذهبی، موقعیت اجتماعی، توان مدیریتی، محبوبیت، وثوق مسئولین نظام و اعتماد مردم به او در تشکیل و مدیریت ابتدایی این نهادهای انقلاب نقشی موثر داشت و به طور افتخاری مدیریت و مسئولیت بعضی از آن نهادهای انقلابی مانند کمیته انقلاب اسلامی، بنیاد شهید، کمیتهٔ امداد امام خمینی^(۹)، بنیاد مستضعفان و... را بر عهده داشت. (→ تصویرهای ۱۷، ۱۸، و ۱۹)

جلال در شادی‌های مردم

قند شکنی

مراسم ازدواج در درگز مانند سایر نقاط ایران مراحل مختلفی مانند خواستگاری، گرفتن جواب، قندشکنی، شیرینی خوری و جشن عروسی دارد.

در درگز مرسوم است که بعد از رفت و آمدهای مکرر طرف داماد به منزل طرف عروس برای خواستگاری از دخترشان و گرفتن جواب، اگر خانواده دختر با ازدواج موافق باشد در اولین قدم، مجلسی با نام «قندشکنی» برگزار می‌شود. در این مجلس از بزرگان فامیل و معتمدین شهر برای شرکت در مراسم قندشکنی دعوت می‌شود. در مجلس قندشکنی، طرف پسر در حضور بزرگان فامیل طرفین و معتمدین، به طور رسمی و آشکار از پدر و خانواده دختر خواستگاری می‌کند و لحظه موافقت پدر دختر با درخواست ازدواج، حاضرین مجلس کف می‌زنند و صلوات می‌فرستند و از مهمانان با شیرینی پذیرایی می‌شود. طرفین در مورد شرایط ازدواج مانند مهریه، شیربها، جهیزیه، زمان و مکان مراسم شیرینی خوری و عروسی، گفت‌وگو و توافق می‌کنند. بعد از آن، توافق‌های انجام شده در برگه به نام خطابه

(قرارداد) مکتوب می‌شود و به امضای معتمدین و بزرگان فامیل طرفین حاضر در جلسه می‌رسد.

نوشتن خطابه (قرارداد ازدواج) به افراد باسواد و خوش خط واگذار می‌شد. مرحوم «جلال ربیعی» یکی از کسانی بود که به عنوان معتمد برای مجالس قندشکنی افراد سرشناس و آشنا دعوت می‌شد. نوشتن خطابه به او که خطی خوش و نگارشی خوب داشت، محول می‌شد. بسیاری از جوانان به دلیل ارتباط و علاقه زیاد به مرحوم «جلال ربیعی»، دوست داشتند که خطابه قندشکنی آنان را «آقای ربیعی» بنویسد و آن را برای خود افتخار می‌دانستند و به فال نیک می‌گرفتند و بارها در طول زندگی به مناسبت‌ها و در جاهای مختلف ذکر کرده و می‌کنند که امضای زیبای «آقای ربیعی» زیر خطابه ازدواج آنان خودنمایی می‌کند. (← تصویر ۲۰)

از سنین میان سالی به بعد، به هم زدن و شکستن دو کله قندی که برای همین منظور تزئین و بر سفره سفیدی قرار داشت، نیز بر عهده «آقای ربیعی» گذاشته می‌شد. (← تصویر ۲۱)

معمولاً چند روز قبل از مراسم «قندشکنی»، عروس خانم و خواهرگرفته‌هایش (دوستان صمیمی عروس) برای تهیه وسایل تزئین کله قند، سفره و تیشه قندشکنی به مغازه «آقای ربیعی» می‌رفتند و کاغذ کادو، زورق رنگی، کاغذ کیشی، کاغذ روغنی، روبان و چسب نواری و غیره می‌خریدند و همان‌جا از «آقای ربیعی» دعوت و ابراز علاقه می‌کردند که در مراسم «قندشکنی» ازدواجشان حضور و شرکت داشته باشد.

ارتباط صمیمی جوانان با مرحوم «آقای ربیعی» و دعوت و ابراز علاقه آنان از او برای شرکت در مراسم «قندشکنی» به سبب اخلاق نیکو و برخورد خوش همراه با احترام «آقای ربیعی» با آنان بود. (← تصویر ۲۲)

مراسم عروسی

از روزگاران گذشته، یخنی پلو غذای شام عروسی‌های درگزر بود. در جشن عروسی، مهمانان قبل از خوردن شام، به عروس و داماد وجه نقد هدیه می‌دهند. جمع‌آوری هدیهٔ نقدی، قبل از شام انجام می‌شود. چند نفر (حداقل سه نفر) از مهمانان معتمد حاضر در مجلس عروسی، مسئولیت این کار را به عهده می‌گیرند. از این افراد یک نفر سینی و ظرف نقل را در دست می‌گیرد، دیگری یک کیسهٔ پارچه‌ای سفید گلدوزی شده را که به منظور ریختن اسکناس‌ها دوخته شده، با خود دارد. نفر سوم هم قلم و کاغذی در دست می‌گیرد و اسامی افراد و مبلغ وجوه اهدایی را می‌نویسد. یک نفر دیگر هم مدیریت کار را به عهده دارد و جلوتر از این سه نفر حرکت می‌کند. مهمانان بر اساس طبقهٔ اجتماعی یا در کنار دوستان‌شان در اتاق‌های جداگانه می‌نشینند.

در تمام مجالس عروسی، به احترام ریش‌سفیدان و بزرگان مجلس، جمع‌آوری وجوه نقدی هدیه از اتاق آنان شروع می‌شود. بعد از آن سفرهٔ شام را از همان اتاق پهن می‌کنند.

قبل از دورهٔ میان‌سالی، در اغلب مجالس عروسی افراد سرشناس، نوشتن اسامی به عهدهٔ «آقا جلال» گذاشته می‌شد. دلیل انتخاب «آقای ربیعی»، علاوه بر خوش خطی، موقعیت اجتماعی، شخصیت فردی و مقبولیت مردمی وی بود که موجب می‌شد مهمانان حضور او را در گروه جمع‌آوری پول، نوعی احترام به خود تلقی کنند و به احترام او مبلغ بیشتری هدیه بدهند.

اشتیاق مردم برای حضور «آقای ربیعی» در مجالس شادی «قندشکنی» و «عروسی» به سبب محبوبیت، حسن خلق، اخلاق و رفتار خوش او بود که در قلب همهٔ مردم جا داشت.

